

عماکرد شوروی در جنگ تحمیلی

نعمت الله ایزدی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۲

سرشناسه: ایزدی، نعمت‌الله، ۱۳۳۶-
 عنوان و نام پدیدآور: عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی / نعمت‌الله ایزدی
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
 شابک: 978-964-423-915-1
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: کتابنامه: ص ۱۹۵
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- دخالت روسیه شوروی
 موضوع: ایران-روابط خارجی-روسیه شوروی
 موضوع: عراق-روابط خارجی-روسیه شوروی
 موضوع: روسیه شوروی-روابط خارجی
 شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
 رده‌بندی کنگره: ۳۹۲ ع ۸ الف / ۱۶۰۴ DSR
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۷۶۹۵۸



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۳۹۹۵۳۱۱۱
 تلفن: ۲۹۹۹۳۳۵۵-۲۹۹۹۳۳۴۲
 فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۳۶۸۶
 فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی

نوشته نعمت‌الله ایزدی

ویراستار: افسانه نارویی صفحه‌آرا: رحیم رمضانی
 حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۲ شمارهگان: ۰۵۰-انسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۹۱۵-۱ ISBN: 978-964-423-915-1

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

پیش گفتار	۷
مقدمه	۱۵
فصل اول / روابط ایران و شوروی تا پیش از شروع جنگ تحمیلی	۲۱
انقلاب اسلامی ایران نقطه عطف روابط ایران و شوروی	۲۸
فصل دوم / روابط عراق و شوروی تا پیش از شروع جنگ تحمیلی	۳۹
فصل سوم / روابط آمریکا و شوروی در دهه ۷۰ و دوران جنگ تحمیلی	۴۵
فصل چهارم / نگاهی به کلیات استراتژی شوروی در منطقه	۶۵
فصل پنجم / تجاوز نظامی شوروی به افغانستان و تأثیر آن بر روند جنگ تحمیلی	۷۳
فصل ششم / تحلیلی بر نگرش کلی شوروی به جنگ تحمیلی	۸۳
فصل هفتم: عملکرد شوروی از شروع جنگ تحمیلی تا فتح خرمشهر	۹۱
الف) عملکرد شوروی در حمایت‌های سیاسی و تسلیحاتی به طرفین	۹۱
ب) عملکرد شوروی در ارائه کمک‌های اقتصادی به طرفین درگیر جنگ	۱۰۹
فصل هشتم / عملکرد شوروی از فتح خرمشهر تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران	۱۱۵
الف) عملکرد شوروی در حمایت‌های سیاسی و ارائه کمک‌های تسلیحاتی به طرفین درگیر جنگ	۱۱۵
در جبهه عراق	۱۲۰

۱۳۳	 سفر صدام به شوروی برای جلب کمکهای بیشتر
۱۳۷	 نتایج سفر صدام به شوروی
۱۳۹	 نگاه استراتژیک شوروی به منطقه زمینه‌ساز افزایش حمایت از عراق
۱۵۱	 در جبهه ایران
۱۵۲	 دستگیری سران حزب توده و آثار آن بر جنگ
۱۶۰	 سفر وزیر خارجه ایران به مسکو
۱۶۵	 قطعنامه ۵۹۸ و مواضع شوروی
۱۸۴	 ب) عملکرد شوروی در ارائه کمکهای اقتصادی به طرفین درگیر جنگ
۱۹۱	 نتیجه‌گیری
۱۹۵	 منابع و مآخذ

پیش گفتار

هنگامی که انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیروزی رسید و مقدمات تشکیل کشور بزرگی به نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی توسط لنین فراهم شد شاید وی هیچ گاه تصور نمی کرد که این کشور بزرگ، پس از هفتاد و چند سال اولاً ایدئولوژی سوسیالیستی را رسماً از دست بدهد و ثانياً موجودیت آن نیز به یکباره به فروپاشی گراید، به طوری که اکنون از این کشور به عنوان «اتحاد جماهیر شوروی سابق» یاد می شود.

اتحاد شوروی با این اندیشه پایه گذاری شد که بر اساس اصول و مفاهیم مارکسیستی بتواند رسالت در نظر گرفته شده برای ایدئولوژی مارکسیسم را که به ویژه بایستی انقلاب سوسیالیستی را به همه کشورهای مستعد دنیا صادر کند به خوبی انجام دهد. به همین دلیل بود که اولین گامهای به اصطلاح صدور انقلاب سوسیالیستی از کشورها و یا جمهوریهای اطراف روسیه آغاز شد و حکومت تازه تأسیس لنین سرانجام موفق شد به طرق گوناگون و از جمله و مهم تر از همه با زور ارتش سرخ و کشتار مردم پس از طی چهار سال دوران کمونیسم جنگی سرانجام اتحاد جماهیر شوروی را پایه گذاری کند. در سال ۱۹۱۹ و در اثنای این اقدامات «بین الملل سوم» احزاب کمونیست دنیا در مسکو

تشکیل شد.^۱

هدف بین‌الملل کمونیسم متحد کردن احزاب کمونیست جهان به‌ویژه پس از تشکیل رسمی و عملی اولین کشور سوسیالیستی دنیا بود. از آن پس احزاب کمونیست جهان وظیفه داشتند با پیروی از دستورات حزب کمونیست مادر - که اکنون حزب کمونیست کشور انقلاب کرده روسیه به حساب می‌آمد - انقلاب را به کشورهای خود صادر کنند. مطابق تئوری امپریالیسم لنین، کشورهای مختلف جهان و به‌ویژه کشورهای جهان سوم می‌بایستی براساس تئوری‌های مارکسیسم - لنینیسم مبارزه خود را علیه امپریالیسم جهانی سازماندهی کنند و بدین ترتیب اولین قدم در این راه برای آنها غلبه بر حکومت‌های به اصطلاح خرده‌بورژوازی کشورهای خود بود.

از آن پس مسکو مرکز توجه همه احزاب کمونیست دنیا بود تا با شرکت در جلسات نوبه‌ای بین‌الملل سوم دستورالعمل‌های لازم را برای به ثمر رساندن این مبارزه دریافت کرده و سپس به مرحله اجرا بگذارند. پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ این رویه توسط خلف او - استالین - نیز دنبال شد. کشورهایی نظیر ایران، افغانستان و چین مورد توجه کمونیست‌ها قرار گرفت، زیرا آنها از همسایگان شوروی بودند و زمینه‌های بروز انقلاب در آنها نیز وجود داشت. در پاره‌ای از آنها انقلاب صورت گرفته بود و از طرفی نزدیک به مرکزیت سوسیالیسم نیز بودند. احزاب کمونیست این کشورها تقویت شدند و با وسائل و امکانات گوناگون به آنها کمک شد.

جنگ جهانی دوم به نوبه خود در اندیشه‌های سرمداران حکومت مسکو تحولاتی ایجاد کرد. اگرچه اتحاد شوروی در آستانه جنگ جهانی دوم دست به یک اقدام مهم زد و یک قرارداد عدم تعرض با هیتلر رئیس حکومت رایش سوم آلمان امضا کرد، اما این امر باعث نشد که پای اتحاد شوروی به این جنگ فراگیر باز نشود. وقتی هیتلر در سال ۱۹۴۱ عملاً پیمان عدم تعرض را نادیده گرفت و به لهستان حمله کرد تقریباً برای استالین چاره‌ای نماند جز اینکه با طرف‌های اصلی جنگ - یعنی انگلیس، فرانسه و آمریکا - وارد مصالحه شود. این مصالحه عملاً پشت پا

۱. بین‌الملل اول و دوم که به ترتیب یکی در دوران حیات مارکس و دیگری بعد از مرگ وی بود هر دو در قرن ۱۹ تشکیل و سپس منحل شده بود.

زدن به همه تئوری‌های بافته شده قبلی بود زیرا این کشورها امپریالیست‌های موجود دنیای آن روز بودند که بنا بر اصول مارکسیستی می‌بایستی نوک پیکان حمله اتحاد شوروی به سوی آنها باشد. بهایی که دیگر کشورهای درگیر جنگ نیز طلب کردند مشابه بود. آنها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به استالین فهماندند که باید بین الملل سوم کمونیسم را منحل کند. آنها استدلال می‌کردند که اعضای احزاب کمونیست کشورهای دیگر عملاً به‌صورت جاسوسان و ستون پنجم شوروی عمل می‌کنند و لذا هیچ‌گونه اعتمادی به حکومت مسکو نیست. زور سرنیزه آلمانها باعث شد که مسکو این درخواست به اصطلاح امپریالیست‌ها را بپذیرد و لذا بین الملل سوم عملاً در سال ۱۹۴۱ منحل اعلام شد. این امر حداقل به‌صورت ظاهر تداعی‌کننده این معنا بود که فعلاً مبارزه با امپریالیسم به کناری گذارده شده و همه توجهات به جنگ با آلمان و متحدان آن جلب شده است. اینکه سران حکومت مسکو چه پاسخی به احزاب کمونیست دنیا دادند و بیست و دو سال بازیچه شدن آنها را چگونه توجیه کردند مقوله‌ای است که در این مبحث نمی‌توان به آن پرداخت، اما با مطالعه تاریخ مارکسیسم در جهان و در تک تک کشورها به خوبی می‌توان دریافت که از این‌گونه تناقضها در تئوری‌ها و عملکرد مارکسیست‌ها بیش از حد به چشم می‌خورد. اوج این مسئله همان بود که در پایان سال ۱۹۹۱ منجر به انحلال رسمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد.

به محض اینکه آتش جنگ در سال ۱۹۴۵ با پیروزی متفقین خاموش شد، اندیشه‌های سوسیالیستی دوباره در ذهن سران حکومت کرملین احیا گردید. در زمانی که جنگ سرد بین دو کشور آمریکا و شوروی شکل می‌گرفت و سران شوروی توانستند با استفاده از احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی و بهره‌گیری از شرایط ایجاد شده پس از جنگ دوم حکومت‌های دلخواه خود را در این کشورها به قدرت برسانند. بدین ترتیب بدون انجام هیچ‌گونه انقلابی بر مبنای تئوری‌های مارکسیستی اکنون خانواده سوسیالیسم به تولید مثل پرداخته بود و مجموعه این کشورها به همراه شوروی «بلوک شرق» را در مقابل آمریکا و همدستان اروپایی‌اش تشکیل می‌دادند. اما اوج شادی روسها که می‌توانست آنها را به تئوری‌های انقلاب خود امیدوار سازد بروز انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ بود. آنها بنا داشتند ادعا کنند که

این انقلاب همان است که مارکس و لنین نیز گفته‌اند. آنها همچنین ادعا داشتند و گفتند که این همان صدور انقلاب سوسیالیستی است. تولد این برادر یا فرزند با همه آنچه تاکنون اتفاق افتاده بود تفاوت داشت. به همین دلیل گفته شده است که از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۵۷ یعنی زمانی که اختلافات اعتقادی بین دو کشور چین و شوروی پدید آمد کامل‌ترین انتقال تکنولوژی شوروی به چین و نیز همکاری‌های علمی، سیاسی و حربی بین دو کشور وجود داشته است.

ده سال بعد - یعنی در سال ۱۹۵۹ - انقلاب کوبا به پیروزی رسید و از آنجا که این انقلاب با نام سوسیالیسم همراه شد شوروی‌ها بر این عقیده خود راسخ‌تر شدند که می‌توان امیدوار بود این روند ادامه پیدا کند و رؤیاهای لنین در تئوری امپریالیسم خود به واقعیت برسد. آیا واقعاً انقلابهای چین و کوبا دقیقاً بر مبنای تئوری‌های مارکسیسم - لنینیسم به پیروزی رسید جای بررسی جداگانه دارد. تحولات بعدی نشان داد که در صحت این ادعا تردید جدی وجود دارد و صرف تشابه اسمی نمی‌تواند بیانگر و اثبات‌کننده چنین نظریه‌ای باشد.

بدین ترتیب شوروی‌ها بنا داشتند هر تحول سیاسی در کشورها را توسط هر کس به نحوی به خود نسبت دهند. کودتاها در عراق، مصر، افغانستان و پاره‌ای کشورهای آفریقایی و نیز انقلاب نیکاراگوئه که حتی رهبران آن را مذهب‌یون تشکیل می‌دادند هر یک به نحوی بر مبنای اندیشه‌های مارکسیستی تحلیل شد. لذا این توهم برای حاکمان مسکو به وجود آمد که انقلاب سوسیالیستی با قدرت هر چه تمام‌تر به راه خود ادامه می‌دهد و به زودی به پایه‌های حکومت امپریالیست‌ها در آمریکا و اروپا ضربه اساسی و نهایی خود را خواهد زد. این تصور باعث شده بود که به‌ویژه در دهه ۷۰ اتحاد شوروی هر نوع حرکت و خیزش انقلابی در کشورها را به ناچار محکوم به پیروی از اندیشه‌های مارکسیسم و لنینیسم بداند. اما هنگامی که در اواخر دهه ۷۰ - یعنی در ابتدای سال ۱۹۷۹ - انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، به یکباره تمامی این اندیشه‌ها به زیر سؤال رفت زیرا انقلاب اسلامی در ایران از آن چنان استحکام و واقعیتی برخوردار بود که به هیچ‌وجه نمی‌توانستند در آن تردید به خود راه دهند. این انقلاب هیچ بهره‌ای از اندیشه‌های انقلابی مارکسیسم نبرده بود بلکه به شدت با مارکسیسم در تناقض بود. اگر چه اسلام

به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین برحق الهی در اصول خود انقلابی‌گری را به پیروان خود می‌آموخت، اما تجربه انقلاب اسلامی به‌ویژه در قرن بیستم آن هم با اندیشه‌های ۱۴ قرن قبل، مسلمانان و حتی انقلابیون غیرمسلمان سراسر جهان را به تفکر واداشت که به راستی اگر بناست علیه ظلم و بی‌عدالتی خیزشی صورت گیرد کدامین اندیشه بهتر است؟ بی‌تردید انقلاب اسلامی قبل از اینکه واردکننده ضربه به منافع جهانخواران در ایران باشد، ارائه‌کننده تفکری نوین در انقلابی‌گری بود. اگر تا آن زمان مذهبیون و کسانی که در طول هفتاد سال گذشته و حتی قبل از آن آماج شدیدترین حملات مارکسیست‌ها قرار داشتند می‌بایستی تنها با سلاح زبان به جنگ معارضان خود می‌رفتند. اکنون با بروز انقلاب اسلامی می‌توانستند صحنه فروپاشی اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم را در زمینه انقلاب و انقلابی‌گری به نمایش گذارند. اگر سران کم‌میلین قدرت آن را داشتند که پدیده انقلاب اسلامی را خوب تحلیل کنند یقیناً درمی‌یافتند که ماهیت این قدرت چیزی فراتر از برهم زدن بساط آمریکا در ایران و اخراج آنها از این کشور بود.

دنیای قرن بیستم، به دنبال پیدایش اشکال جدیدی از ظلم و بیدادگری، سالها در تلاش بود تا بتواند به تئوری قابل اتکا و مطمئنی برای مبارزه علیه ظلم و بیدادگری دست پیدا کند. آنچه در طول سالهای پس از انقلاب سوسیالیستی در روسیه اتفاق افتاده بود و صحنه‌های متعددی از عدم ثبات رأی آنها را به نمایش گذاشته بود در عمل ثابت کرد که اندیشه جهانشمولی مارکسیسم - لنینیسم تنها داستانی است که حداکثر می‌توان آن را شنید. مطمئناً در هیچ نقطه دنیا نمی‌توان جای پایي از اندیشه سوسیالیستی و تلاشهای مسکو برای به ثمر رساندن انقلاب یافت، مگر اینکه منافع از این کشور در میان بوده باشد. متقابلاً موارد زیادی را می‌توان مثال زد که هرگاه منافع این کشور به معنای کشور بودن آن و نه به معنای صاحب یک اندیشه جهانشمول به خطر افتاده است تمامی شعارها فراموش شده و حتی احزاب برادر در این راه قربانی شده‌اند. مواردی می‌توان یافت - حتی در ایران - که احزاب کمونیست کمک کار امپریالیست‌ها شدند و به انقلابیون واقعی خیانت کردند. مواردی وجود دارد که دولتهای خرده‌بورژوا و ضد کمونیسم، مارکسیست‌ها و اعضای احزاب کمونیست را به گلوله بستند و در عین حال روابط خوبی نیز هم با مسکو داشتند. با جرأت

می‌توان گفت که حتی یک بار هم که شده اندیشه‌های مارکسیستی برای اندیشه‌های مارکسیستی مورد حمایت قرار نگرفته، بلکه تنها ابزاری در اختیار شوروی‌ها بود که بتوانند منافع ملی خود را تأمین کنند. اگرچه بی‌تردید نمی‌توان حتی تعریفی برای منافع ملی حتی در خود کشور شوروی پیدا کرد. تبعیض‌های شدیدی که در طول ۷۰ سال حکومت مارکسیست‌ها بر شوروی بین ملت‌های مختلف این کشور وجود داشت گواه بر این مدعا است. اگرچه این اندیشه پیروانی داشته و در مقاطعی هم به این اندیشه عمل شده است. بحث اکنون بر سر این نیست که مارکسیسم در شوروی چه خدماتی به مردم این کشور کرده و یا چه ضرباتی به آنها زده است. بحث اصلی این است که اندیشه مارکسیسم - لنینیسم با اصولی که بر آن مبتنی بود به‌عنوان یک دروغ مسلم تاریخ هیچ‌گاه نتوانست آن‌گونه که ادعا داشت عمل کند. تا زمانی که این اندیشه بدون رقیب خود را مبنای فکری انقلاب‌های جهان و یار و مددکار انقلابیون دنیا می‌دانست امر بر آنها مشتبّه بود که حقیقت همان است که آنها می‌گویند، اما انقلاب اسلامی این تصورات را به کلی بی‌اعتبار ساخت.

در حقیقت بزرگ‌ترین ضربه‌ای که شوروی از انقلاب اسلامی متحمل شد همین امر بود. به نظر می‌رسید که شوروی‌ها یا نتوانستند و یا حداقل نخواستند که این واقعیت را بروز دهند، اگرچه عکس‌العمل‌های آنها در زمینه‌های گوناگون و در حوادثی که به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در رابطه با جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی به وجود آمد بیانگر این واقعیت است. اگر بپذیریم مهم‌ترین حادثه‌ای که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در رابطه با آن اتفاق افتاد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود باید اذعان کنیم که بررسی عملکرد شوروی در قبال این جریان نه تنها به‌عنوان یک کشور همسایه جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت است بلکه از این دیدگاه یعنی عکس‌العمل شوروی در قبال اصل انقلاب اسلامی که برهم زننده همه تصورات مارکسیستی بود نیز اهمیت بالایی دارد. اما از آنجا که برای شوروی‌ها همواره پس از انقلاب سوسیالیستی، منافع ملی مهم‌تر از اندیشه‌ها و اعتقادات آنها بود، لذا آنها به پدیده جنگ و انقلاب نیز بیشتر با این دیدگاه برخورد کردند، اگرچه آنها هیچ‌گاه نتوانستند خشم و ناراحتی خود را در قبال بی‌رنگ شدن اعتبارشان در برابر انقلابیون دنیا پنهان نمایند. به همین دلیل به نظر می‌رسد که شوروی‌ها همزمان

دو برخورد جداگانه را با انقلاب اسلامی از یک سو و جمهوری اسلامی از سوی دیگر پایه‌ریزی کردند که طبعاً در مواردی برخورد آنها نسبت به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بر هم منطبق می‌شد.

در صفحات آینده عملکرد اتحاد جماهیر شوروی در قبال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مورد بررسی قرار گرفته است. امید که این مختصر از کسی که بنا به ضرورت‌های شعلی در طی سالهای جنگ تحمیلی ارتباط تنگاتنگ با هر دو پدیده جنگ تحمیلی و اتحاد شوروی «سابق» داشته است به حال دانشجویان و دانش‌پژوهان علوم سیاسی و تاریخ انقلاب اسلامی مفید واقع شود.

www.ketab.ir

مقدمه

هنگامی که در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) رژیم عراق تهاجم نظامی خود را علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد ابعاد این تهاجم جز در پاره‌ای موارد کلی برای کسی روشن نبود. ادامه این تهاجم و استمرار آن به مدت هشت سال بسیاری از ابهامات و نارسایی‌های اطلاعاتی این مسئله را روشن کرد. در بین تمامی کشورهایی که به نحوی در جریان جنگ تحمیلی ایفاگر نقش بودند، مهم‌ترین و نزدیک‌ترین آنها به این جریان (البته به غیر از دو کشور در جنگ) کشور اتحاد جماهیر شوروی بود که در همسایگی جمهوری اسلامی ایران قرار داشت و به‌خصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران روابطش با جمهوری اسلامی ایران - اگرچه با فراز و نشیب - همواره و تا زمان فروپاشی ادامه داشت. ضروری است که بررسی نقش اتحاد جماهیر شوروی در جریان جنگ تحمیلی به نحو صحیح و بی‌طرفانه‌ای صورت گیرد تا بتوان یکی از مهم‌ترین ابعاد خارجی جنگ تحمیلی را آشکار ساخت.

در این بررسی سعی خواهد شد با ارائه شواهد و قرائن عملکرد اتحاد شوروی در جریان جنگ تحمیلی به دیدگاهی نسبتاً واقع‌بینانه از مواضع این کشور در قبال جنگ دست یابیم.

در یک بررسی اجمالی می‌توان دریافت که عملکرد اتحاد شوروی در جریان جنگ تحمیلی همواره یکسان نبود و این کشور اگر چه به نظر می‌رسید دارای یک استراتژی مشخص و حساب شده در جریان جنگ تحمیلی بوده است لکن روشها و تاکتیک‌هایی که در هر برهه از جنگ اتخاذ نموده قابل توجه و تعمق است. اتحاد شوروی باید تلاش می‌کرد که جنگ بین دو کشور در درجه اول سرانجامی جز عدم پیروزی جمهوری اسلامی ایران بر عراق نداشته باشد. شاید دلایل این مسئله به اجمال روشن باشد. اما بدیهی است که لازم است در بررسی تفصیلی شواهد این مسئله به‌طور مستند تبیین گردد.

پیروزی احتمالی جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی همزمان می‌توانست چندین عارضه برای اتحاد جماهیر شوروی داشته باشد که وجود هر یک از آنها به تنهایی کافی بود که این کشور با تمام قوا برای مقابله با آن تلاش نماید.

اولین مسئله، شکست عراق بود. کشوری که از سالیان دور متحدی استراتژیک برای شوروی در منطقه خلیج فارس محسوب می‌شد. بدیهی است که برای روشن شدن این مسئله و به‌ویژه بررسی اهمیت آن برای شوروی لازم است نگاهی هرچند مختصر به سابقه روابط دو کشور اتحاد جماهیر شوروی و عراق داشته باشیم. این روابط که نقطه آغاز آن در عصر حاضر به سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۵ برمی‌گردد، اگرچه در طول سالهای گذشته فراز و نشیب‌های گوناگون داشته، اما همواره در سطح خوبی قرار داشته است، به‌طوری که در سال ۱۹۷۲ یک پیمان دوستی ۱۵ ساله بین دو طرف به امضا رسید. بر اساس این پیمان مقرر می‌شود اتحاد شوروی سالیانه یک میلیارد و پانصد میلیون دلار اسلحه به عراق تحویل دهد. وجود چنین پیمانی که ادامه آن به دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز رسید نقش حساس و تعیین‌کننده اتحاد شوروی را در تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق به خوبی نمایان می‌سازد. در عین حال نمی‌توان گفت که اتحاد شوروی صرفاً به دلیل وجود چنین قراردادی ناگزیر از عملکرد خود در جریان جنگ تحمیلی بود، بلکه عامل تعیین‌کننده‌تر در این زمینه استراتژی شوروی در منطقه بود. (در باب این مقوله بعداً به تفصیل بحث خواهد شد.)

مسئله بعدی که برای شوروی‌ها حائز اهمیت بود، اثبات برتری سلاحهای روسی نسبت به سلاحهای آمریکایی بود. اگرچه دو کشور اتحاد جماهیر شوروی

و ایالات متحده آمریکا هر یک رهبری دو پیمان عمده نظامی موجود جهان یعنی پیمانهای ورشو و ناتو را در اختیار داشتند، اما سالها بود که به دنبال پیشرفتهای قابل توجه نظامی برای هر دو بلوک امکان بررسی کیفیت این پیشرفتهای ویژه توان مقابله با دیگری آن هم در یک جنگ تمام عیار فراهم نشده بود. در یک شرایط ویژه مشابه بروز جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران این امکان به وجود می آمد که بتوان صحنه های عملی برای این بررسی ها پدید آورد. از این دیدگاه می توان ادعا کرد که شکست عراق در مقابل جمهوری اسلامی از نظر شوروی به مفهوم شکست سلاحهای روسی و شرقی در مقابل سلاحهای آمریکایی و غربی بود.

در کنار دو مسئله مذکور می توان به عارضه سوم پرداخت و آن پیروزی انقلاب اسلامی در سطح وسیع تر از کشور جمهوری اسلامی ایران بود. بدون شک از دیدگاه ابرقدرتها و قدرتهای بزرگ و از جمله اتحاد جماهیر شوروی پیروزی جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی می توانست منجر به گسترش و تسری انقلاب اسلامی در عراق و به دنبال آن کشورهای دیگر منطقه گردد که از این رهگذر جمهوری های مسلمان نشین اتحاد شوروی نیز می توانست متأثر گردد. بالاخره مسئله حائز اهمیت برای اتحاد شوروی در مقطع وقوع جنگ تحمیلی، حضور نظامی این کشور در افغانستان و مخالفت صریح و جدی جمهوری اسلامی با این تجاوز آشکار نظامی بود. جمهوری اسلامی به عنوان همسایه افغانستان از یک طرف و اشتراکات عظیم فرهنگی، مذهبی بین مردم ایران و افغانستان از طرف دیگر و با آگاهی از اهداف توسعه طلبانه روسها در این منطقه عمل نمایی توانست در مقابل این تجاوز سکوت اختیار کند. به همین دلیل از آغاز این تهاجم نظامی جمهوری اسلامی ایران موضع کاملاً مخالف با آن اتخاذ و در بالاترین سطوح رهبری کشور به این عمل شوروی ها اعتراض نمود. موضوع تجاوز نظامی افغانستان همواره در معادلات دو کشور ایران و شوروی در تمام دوران جنگ تحمیلی از عوامل تعیین کننده به حساب می آید.

اما در کنار این مسائل و تمایلات اتحاد شوروی برای عدم پیروزی جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی به ناچار باید به آن سوی سکه نیز توجه داشت. روی دیگر سکه روابط دو کشور جمهوری اسلامی ایران و اتحاد جماهیر شوروی به ویژه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود. روابط استراتژیک رژیم سابق ایران و آمریکا و غرب این امکان را برای غربی‌ها فراهم ساخته بود که به وسیله ایران و رژیم حاکم بر آن، سد نفوذناپذیری در مرزهای جنوبی اتحاد شوروی ایجاد کرده و اثر این طریق مانعی جدی در جهت نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس ایجاد نمایند. نقش ژاندارمری رژیم گذشته ایران در منطقه و حتی فعالیتهای اطلاعاتی تهاجمی ایالات متحده آمریکا علیه شوروی که از کنار مرزهای شمالی ایران صورت می‌گرفت از مسائلی بود که همواره سردمداران حاکم بر شوروی را رنج می‌داد. برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران که متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی صورت گرفت و به ویژه رسالت آمریکا از آن، که ریشه در تجاوزات و مظالم آمریکا نسبت به ملت ایران داشت باعث می‌شد که رضایت خاطر شوروی را از این بابت فراهم نماید. بنابراین دور شدن آمریکا از کشور ایران، اتحاد شوروی را وادار می‌ساخت که هر چند به صورت احتیاط‌آمیز نزدیکی خود را به انقلاب اسلامی ایران ابراز نماید. اتحاد جماهیر شوروی از جمله اولین کشورهایی بود که انقلاب اسلامی و برقراری رژیم جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخت و با ابقای سفیر و کادر سفارت خود در تهران نسبت بر ادامه روابط دوستانه و احترام‌آمیز دو کشور تأکید نمود. شوروی می‌توانست این گونه بیندیشد که شکست جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی و یا به هر وسیله دیگری و فروپاشی حکومت در صورتی که حکومت جایگزین مشی روسی نداشته باشد حتماً گرایش به آمریکا و غرب پیدا می‌کرد و این مسئله یادآور دوران پیش از انقلاب اسلامی برای این کشور بود. از طرف دیگر سازمانها و جبهه‌های موجود طرفدار شوروی در ایران نظیر حزب توده و یا فدائیان خلق و احزاب و گروههای مشابه هیچ‌کدام در شرایطی نبودند که بتوانند به صورت مخالفان جدی حکومت که در یک شرایط فروپاشی احتمالی جانشینه برای رژیم باشند به حساب آیند. بنابراین با یک حساب ساده برای شوروی روشن بود که فروپاشی حکومت به احتمال قریب به یقین می‌توانست منجر به شرایط نامطلوبی برای این کشور گردد. ذکر این نکته نیز ضروری است که اگرچه دو کشور آمریکا و شوروی به طور بالقوه و بالفعل رقابتی دیرینه در این منطقه و در کشور ایران داشته‌اند اما شاید تردیدی نباشد که بر سر مسئله انقلاب اسلامی و تبعات آن دو

کشور اتفاق نظر داشتند که رشد و گسترش ایده و تفکر انقلاب اسلامی و سرایت آن به دیگر کشورها می‌تواند خطر جدی برای منافع آنها در سایر نقاط دنیا باشد.

در دوران جنگ نقش شوروی همیشه یکسان نبود. در یک بررسی اجمالی می‌توان دوره‌های مختلفی را در خصوص این عملکرد تشخیص داد که حداقل دو دوره اصلی است:

- دوره اول: از آغاز تهاجم نظامی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران تا فتح و بازپس‌گیری خرمشهر توسط نیروهای جمهوری اسلامی ایران.

- دوره دوم: از بازپس‌گیری خرمشهر تا پذیرش قطعنامه شماره ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط جمهوری اسلامی ایران.

در دوره اول اتحاد شوروی سعی کرد تا بنا به ادعای خود مبنی بر قطع کمکهای تسلیحاتی به عراق بی‌طرفی کامل خود را در قبال جنگ به اثبات برساند، اما در دوره دوم که از فتح خرمشهر و ورود نیروهای مسلح ایرانی به خاک عراق آغاز می‌شود، اتحاد شوروی چرخشی در عملکرد خود دارد که مجموعاً حاکی از کمک بی‌دریغ و همه‌جانبه به عراق برای جلوگیری از شکست این کشور و یا ممانعت از پیروزی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

همان‌گونه که بیان شد اتحاد شوروی در جریان این جنگ ناگزیر از اتخاذ استراتژی خاصی بود که هم بتواند ادامه موضعگیری‌های این کشور در قبال انقلاب اسلامی ایران باشد و هم حوادث و پیامدهای جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران را دربر گیرد. اتحاد شوروی در این جریان رقاباتی نیز داشت که مهم‌ترین آنها ایالات متحده آمریکا و در مراحل بعدی کشورهای نظیر فرانسه و انگلستان قرار داشتند. به همین دلیل ناگزیر از اتخاذ یک مشی دوگانه بود.

روسها می‌بایست در ایفای این نقش خود به هدف مطلوب نایل می‌آمدند و در این زمینه از هیچ کوششی - چه به طور مستقیم نسبت به دو کشور درگیر جنگ و چه به طور غیرمستقیم و در مجامع بین‌المللی - فروگذار نکردند.

در کتاب حاضر هدف این است که با ارائه شواهد و قرائن عینی، استراتژی اتحاد شوروی در قضیه جنگ تحمیلی تبیین گردد و ثانیاً عملکرد این کشور در طول هشت سال جنگ مذکور از جهت انطباق آن با استراتژی این کشور مورد بررسی

قرار گیرد؛ بنابراین برای انجام هر چه بهتر این کار لازم است عناوینی که در فهرست مندرجات به آنها اشاره شده است مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

بدیهی است سعی خواهد شد پس از بررسی عناوین مذکور از مباحث مطروحه نتیجه‌گیری شود و مشخص گردد آنچه که استراتژی کلی شوروی‌ها را در جریان جنگ تحمیلی تشکیل می‌داد با عملکرد این کشور در جریان جنگ همخوانی و انطباق داشته است. امید است مطالب مندرج در صفحات آینده روشنگر این بحث باشد.